

امام سجاد علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

■ محمد مومن طبسی



یکی از وظایفی که بر عهده شیعیان نهاده شده، «شناخت پیشوا و رهبر» می‌باشد. در یک نگاه کلی دو راه برای شناخت امام وجود دارد: از دیدگاه احادیث اهل تشیع و از دیدگاه احادیث اهل تسنن. در این نوشتار سعی شده از دیدگاه اهل سنت گوشه‌ای از شخصیت ممتاز امام زین العابدین علیه السلام به پیشگاه شما سروران گرامی تقدیم شود.

در یک نگاه

«ذهبی» دودمان آن حضرت را این گونه می‌نویسد: علی فرزند حسین فرزند علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب فرزند هاشم

فرزند عبد مناف می‌باشد.^۱

کنیه ایشان ابوالحسن، ابوالحسین، ابو محمد و ابو عبدالله است.^۲

لقب ایشان زین العابدین، سجاد، هاشمی، علوی، مدنی، قرشی، علی اکبر^۳ و برخی ایشان را علی اصغر^۴ دانسته‌اند.

به ایشان «ابن الخیرتین» نیز می‌گویند، به خاطر این که پیغمبر فرمود: خداوند متعال از میان بندگان خود، دو گروه را برگزیده است؛ از میان عرب، قریش و از عجم، فارس را برگزید.^۵ پدر بزرگوار امام سجاد از قریش و مادر ایشان از ایران می‌باشد، لذا به ایشان فرزند دو خیر می‌گویند.

«ذوالثَنَات» لقب دیگری است که به آن



حضرت داده‌اند. چرا که ایشان بر اثر عبادت و نماز بسیار، جایگاه‌های سجده‌اش همانند زانوی شتر پینه بسته بود.^۶

پدر بزرگوارش حسین بن علی و مادرش دختر یزدگرد سوم می‌باشد. در نام مادرش اختلاف است برخی ایشان را سلافه، سلامه، غزاله و شاه زنان نامیده‌اند.^۷

آن حضرت در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در دوران خلافت ولید بن عبدالملک به شهادت رسیده و بدن مطهرش در قبرستان بقیع کنار قبر عموی گرامی‌اش امام حسن مجتبی به خاک سپرده شد.^۸ در سال شهادت وی میان موزخان اختلاف است؛ برخی سال شهادت را ۹۳، ۹۴، ۹۳، ۱۱۹۴، ۱۲۹۵، ۱۳۹۹ و ۱۴۱۰۰ هجری می‌دانند.

سالی که امام در آن رحلت نمود را سال «سَنَةُ الْفُقَهَاء» نامیدند به دلیل این که در این سال بسیاری از فقهای مدینه رحلت کردند.^{۱۵} امام سجاد از لحاظ طبقه رجال حدیث، از تابعین بوده^{۱۶} و از طبقه دوم^{۱۷} می‌باشد ولی برخی ایشان را از طبقه سوم می‌دانند.^{۱۸}

جایگاه علمی و حدیثی ایشان بدین صورت است که تمام صحاح ششگانه (صحیح بخاری، صحیح مسلم، جامع الصحیح ترمذی، سنن ابو داود، سنن نسائی، سنن ابن ماجه) و مسانید اهل تسنن از ایشان حدیث نقل کرده‌اند. بخاری در کتاب خود در

ابواب تهجد، نماز جمعه، حج و بعضی از مسائل تاریخی^{۱۹} و مُسلم نیز در کتاب خود در مباحث صوم، حج و فرائض، فتن، ادب و سایر مسائل تاریخی از امام سجاد علیه السلام حدیث نقل کرده‌اند.^{۲۰}

ذهبی می‌نویسد: ایشان از بسیاری از بزرگان حدیث نقل کرده است: از پیامبر و امام علی بن ابی طالب به صورت مرسل، از حسن بن علی، حسین بن علی (پدرش)، عبدالله بن عباس، صفیه (ام المؤمنین)، عایشه، ابو رافع. و متقابلاً افرادی چون: محمد بن علی (امام باقر)، زید بن علی، ابو حمزه ثمالی، یحیی بن سعید، ابن شهاب زهری، زید بن اسلم و ابوالزناد از وی حدیث نقل کرده‌اند.^{۲۱}

امام سجاد علیه السلام در کلام بزرگان

۱. عبدالله بن عباس وقتی که امام را می‌دید، چنین می‌گفت: «مرحباً بالحبيب ابن حبيب».^{۲۲}

۲. سعید بن مسیب (م ۹۳ هـ): «ما رأيت قطّ افضل من عليّ بن الحسين، ما رأيتُه ضاحكاً يوماً قطّ»^{۲۳} در جای دیگر می‌گوید: «ما رأيتُ أروع منه».^{۲۴}

۳. نافع بن جبیر (م ۹۹ هـ): «كان عليّ بن الحسين رجلاً له فضل في الدين»^{۲۵} و در جای دیگر خطاب به امام سجاد علیه السلام می‌گوید: «انت سيّد الناس و افضلهم».^{۲۶}

۴. عمر بن عبدالعزيز (م ۱۰۱ هـ) بعد از



رحلت امام، چنین گفت: «ذهب سراج الدنيا و جمال الدنيا و زين العابدين».^{۲۷}

۵. طاووس (م ۱۰۶ هـ): «رجل صالح من اهل بيت الخير»، «رجال صالح من اهل بيت النبوة» و «رجل صالح من اهل بيت طيب».^{۲۸}

۶. ابوفراس فرزدق (م ۱۱۰ هـ)

در یکی از ایام، هشام بن عبدالملک (قبل از خلافت وی) به زیارت خانه خدا آمده و قصد تبرک جستن به حجر الاسود را داشت که بر اثر ادحام جمعیت به عقب رانده شد و با همراهان خود به گوشه‌ای از حرم رفته و از دور نظاره گر خیل جمعیت بوده که ناگهان دیدند امام زین العابدین (علیه السلام) به طرف حجر الاسود می‌رود و مردم به احترام ایشان راه را باز کرده و امام توانست حجر الاسود را استلام کند. یکی از اطرافیان هشام که از دمشق آمده بود و آن شخص را نمی‌شناخت، از هشام پرسید: این شخص کیست؟ هشام با این که او را می‌شناخت اظهار بی اطلاعی کرد. در این هنگام فرزدق گفت: من او را می‌شناسم و در وصف امام چنین سرود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طأته

و البیت يعرفه و الحلّ و الحرم

هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقى التقى الطاهر العلم...^{۲۹}

عبدالرحمن جامی (۸۹۸ ق. ۱۰) این جریان

را چنین به نظم در آورده:

پور عبدالملک بنام هشام
در حرم بود با اهالی شام
می‌زد اندر طواف کعبه قدم
لیکن از ازدحام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست
بهر نظاره گوشه‌ای بنشست
ناگهان نخبه نبی و ولی
زین عباد بن حسین علی
در کساء بها و حله نور
بر حریم حرم فکند عبور
هر طرف می‌گذشت بهر طواف
در صف خلق می‌فتاد شکاف
زد قدم بهر استلام حجر
گشت خالی ز خلق راه و گذر
شامی کرد از هشام سؤال
کیست این، با چنین جمال و جلال
از جهالت در آن تعلل کرد
وز شناسایش تجاهل کرد
گفت: شناسمش، ندانم کیست
مدنی یا یمانی یا مکی است
بوفراس، آن سخنور نادر
بود در جمع شامیان حاضر
گفت: من می‌شناسمش نیکو
زو چه پرسى، به سوى من کن رو
آن کس است این که مکّه و بطحا
زمزم و بوقییس و خیف و منا
حرم و حلّ و بیت و رکن حطیم
ناودان و مقام ابراهیم



مرده مسعی صفا حجر عرفات

طیبه و کوفه کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علو مقام او واقف^{۳۰}

۷. ابن شهاب زهری (م ۱۲۳ یا ۱۲۴ هـ.)

که یکی از شاگردان امام سجّاد^{علیه السلام} می باشد، در مقاطع گوناگون از آن حضرت به بزرگی یاد می کند؛ از جمله:

«لم أدرك من أهل البيت أفضل من علي بن الحسين»،^{۳۱} «ما رأيت قرشياً أفضل من

علي بن الحسين»،^{۳۲} «كان أكثر مجالستي مع علي بن الحسين و ما رأيت أحداً كان أفقه منه»،^{۳۳} «كان علي بن الحسين من

أفضل أهل بيته و أحسنهم طاعة»،^{۳۴} «ما رأيت قرشياً أفضل منه ولا أفقه»،^{۳۵} «ما

رأيت قرشياً أروع منه ولا أفضل»،^{۳۶} «ما رأيت قط أفضل من علي بن الحسين»،^{۳۷}

«ما رأيت هاشمياً أعبد منه»،^{۳۸} «ما رأيت هاشمياً أفضل من علي بن الحسين»،^{۳۹} و

«علي بن الحسين أعظم الناس عليّ منّة»،^{۴۰} ۸. زید بن اسلم (م ۱۳۶ هـ.): «ما رأيت

فيهم مثل علي بن الحسين»،^{۴۱}

۹. ابو حازم مدنی (م ۱۴۰ هـ.): «ما رأيت

هاشمياً أفضل من علي بن الحسين»،^{۴۲} «ما رأيت هاشمياً أفقه من علي بن الحسين»،^{۴۳}

۱۰. یحیی بن سعید (م ۱۴۳ هـ) نیز

ایشان را یکی از فقهائ بنام مدینه می دانست^{۴۴} و درباره آن حضرت می گفت:

«أفضل هاشمياً رأيته بالمدينة»،^{۴۵} «ما رأيت

هاشمياً قط أفضل منه»،^{۴۶} و «كان أفضل هاشمياً أدرکته»،^{۴۷}

۱۱. مالک بن انس (م ۱۷۹ هـ.): «انّ عليّ

بن الحسين كان من أهل الفضل»،^{۴۸} و در جای دیگر می گوید: «لم يكن في أهل بيت رسول الله مثله و هو ابن أمة»،^{۴۹}

۱۲. محمد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ هـ.):

«كان من أروع الناس و أعبدهم و اتقاهم لله عزّ وجلّ»،^{۵۰}

۱۳. عتبی (۲۲۸ ق.) «كان عليّ بن

الحسين أفضل بني هاشم»،^{۵۱}

۱۴. علی بن مدینی (م ۲۳۰ هـ.): «یکی

از اتقیا، پرهیزکاران و پارسایان، علی بن الحسین است»،^{۵۲}

۱۵. محمد بن سعد بصری (م ۲۳۰ هـ.):

«و كان عليّ بن الحسين ثقة مأموناً كثير الحديث عالياً رقيقاً ورعاً»،^{۵۳}

۱۶. ابوبکر بن برقی (م ۲۴۹ هـ.): «نسل

الحسين كله من قبل ابنه عليّ الأصغر و كان أفضل أهل زمانه... ما رأيت هاشمياً أفضل

منه»،^{۵۴}

۱۷. عجلّی (م ۲۶۱ هـ) «عليّ بن

الحسين مدنيّ تابعي ثقة و كان رجلاً صالحاً»،^{۵۵}

۱۸. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ هـ.): «و

كان خيراً فاضلاً»،^{۵۶}

۱۹. ابن واضح یعقوبی (م ۲۸۴ هـ.): «كان



افضل الناس و اشدّهم عبادةً و كان يسمّى زين العابدين و يسمّى ايضاً ذا الثّغّات لما كان فى وجهه من اثر السّجود و كان يصلّى فى اليوم و الليلة الف ركعة و لمّا غسل وجد على كتفيه جُلب كجلب البعير فقيل لأهله ما هذه الآثار؟ قالوا من حمّله للطعام فى الليل يدور به على منازل الفقراء».^{٥٧}

٢٠. ابن عبد ربّه اندلسى (م ٣٢٧ هـ): «علّى بن الحسين كان من افضل بنى هاشم»^{٥٨} و در جای دیگر، امام را به فقاها و دانش و پرهیزکاری متّصف می‌کند.^{٥٩}

٢١. ابن حبان (م ٣٥٤ هـ): «و كان من افاضل بنى هاشم، من فقهاء اهل المدينة و عبّادهم، سيّد العابدين فى ذلك الزّمان»^{٦٠} و در جای دیگر می‌گوید: «من فقهاء اهل البيت و افاضل بنى هاشم و عبّاد المدينة».^{٦١}

٢٢. ابن شاهين (م ٣٨٥ هـ): «علّى بن الحسين، فردى ثقة و مطمئن مى‌باشد ولى از وی (در کتب صحاح) حديث کم نقل شده است».^{٦٢}

٢٣. احمد بن على بن منجويه اصفهانی (م ٤٢٨ هـ): «كان من افاضل بنى هاشم و فقهاء اهل المدينة و عبّادهم».^{٦٣}

٢٤. ابو نعيم اصفهانی (م ٤٣٠ هـ): «زين العابدين و منار القانتين كان عابداً و فتياً و جواداً حقياً».^{٦٤}

٢٥. ابن ابى الحديد معتزلى (م ٦٥٦ هـ): «كان الغاية فى العبادة»^{٦٥} و در جای دیگر

امام را از بزرگان و علمای بنام اهل بيت بر مى‌شمارد.^{٦٦}

٢٦. ابو زكريا محبىّ الدّين نووى (م ٦٧٦ هـ): «اجمعوا على جلالته فى كلّ شىء»^{٦٧}

٢٧. ابن خلّكان (م ٦٨١ هـ): «علّى بن الحسين احد الائمة الاثني عشر و من سادات التابعين... و كان من احسن الناس وجهاً و اطيهم ارجاً».^{٦٨}

٢٨. شهاب الدّين نويرى (٧٣٣ ق.): «كان رحمه الله ثقة و رعاً مأموناً كثير الحديث من افضل اهل بيته و احسنهم طاعاً».^{٦٩}

٢٩. شمس الدّين ذهبى (م ٧٤٨ هـ): «مناقبه كثيرة من صلواته و خشوعه و حجّه و فضله»^{٧٠} و در جای دیگر می‌گوید: «و كان له جلالة عجيبة و حقّ له والله ذلك فقد كان اهلاً للامامة العظمى لشرفه و سؤده و علمه و تألّه و كمال عقله».^{٧١}

٣٠. علاء الدّين مُغلطای (م ٧٦٢ هـ): «وله من الفضل المتعال ما ليس لأحد».^{٧٢}

٣١. يافعى (م ٧٦٨ هـ): «كان من احسن الناس وجهاً و اطيهم ريعاً قلت بل اطيهم و اشرفهم ذاتاً و طبعاً و اصلاً و فرعاً».^{٧٣}

٣٢. ابن كثير دمشقى (م ٧٧٤ هـ): «و كان علّى بن الحسين بالمدينة محترماً معظماً».^{٧٤}

٣٣. شمس الدّين محمد بن طولون، مؤرخ دمشقى (م ٩٥٣ هـ): «و هو من سادات التابعين و من فقهاء و اتقياء المدينة و فضائل زين العابدين و مناقبه اكثر من أن

تحصی».^{۷۵}

۳۴. ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲ هـ):
«علی بن الحسین ثقة عابد فقیه فاضل
مشهور».^{۷۶}

۳۵. ابن عماد حنبلی (م ۱۰۸۹ هـ):
«سَمِی زین العابدین لقرط عبادته و کان
ورده فی الیوم و اللیلة الف رکعة الی أن
مات».^{۷۷}

۳۶. خیرالدین زرکلی: «رابع الائمة الاثنی
عشر عند الامامية و احد من کان يضرب
بهم المثل فی الحلم و الورع».^{۷۸}

گوشه‌ای از فضایل و احوالات

○ احترام به مادر

ابن خلکان می‌نویسد: با این که مادر وی
کنیز بوده، زین العابدین بسیار به ایشان
محبت و نیکی می‌کرد تا آنجا که به ایشان
گفتند: تو برترین مردمی هستی که به مادرت
نیکی می‌کنی ولی چرا با وی سر یک سفره
نمی‌نشینی؟ وی در پاسخ گفت: «از آن
می‌هراسم که لقمه‌ای را برداشته و مادرم به
آن نظر داشته باشد».^{۷۹}

○ عبادت وی

مالک بن انس می‌گوید: علی بن حسین
در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا این
که از دنیا رحلت کرد. لذا به ایشان
«زین العابدین» می‌گویند.^{۸۰}

ابن عبد ربّه می‌نویسد: هنگامی که علی
بن حسین آماده نماز می‌شد، لرزه عجبی
وجودش را فرا می‌گرفت. از ایشان در این باره
سؤال شد، فرمود: «وای بر شما! آیا می‌دانید
که من در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم و
در برابر چه کسی می‌خواهم مناجات
کنم؟!»^{۸۱}

ابی نوح انصاری می‌گوید: روزی منزل
علی بن حسین در حالی که وی در حال
سجده بود، آتش گرفت؛ مردم به وی
می‌گفتند: یابن رسول الله! آتش. ولی ایشان
سر از سجده برنداشت تا آتش را خاموش
کردند. به وی گفتند: چرا خود را نجات
ندادی؟ فرمود: «آتش جهنم مرا از این کار
بازداشت».^{۸۲}

ابن سعد می‌نویسد: هنگام وضو گرفتن
رنگ چهره‌اش زرد می‌شد. علت امر از ایشان
سؤال شد، فرمود: «آیا می‌دانید در برابر چه
کسی می‌خواهم بایستم؟!»^{۸۳}

مالک بن انس می‌گوید: هنگامی که علی
بن حسین احرام می‌بست، لبیک اللهم لبیک
را قرائت کرد و در همان لحظه، بیهوش شده
و از مرکب خود به زمین افتاد.^{۸۴}

امام باقر (ع) می‌فرماید: پدرم در شبانه
روز هزار رکعت نماز می‌خواند. هنگام وفات
گریان بود، به او گفتم: چرا گریه می‌کنید؟
پدرم فرمود: «ای فرزند! در روز قیامت هیچ
ملک مقربی و هیچ نبی مرسلی باقی نمی‌ماند



مگر این که خواست و مشیت خداوند بر آنها حاکم است؛ اگر بخواهد، عذاب می‌کند و اگر بخواهد، می‌بخشد.^{۸۵}

همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگامی که سخن از مرگ و آخرت به میان می‌آمد، پدرم آنقدر گریه می‌کرد که از گریه ایشان تمامی اطرافیان می‌گریستند.^{۸۶} طاووس می‌گوید: شنیدم علی بن حسین در سجده چنین می‌گفت: عُیَّيْدُكَ بِفَنَائِكَ مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ فَقِيرُ يَارَبِّ سَائِلُكَ بِفَنَائِكَ.

طاووس می‌گوید: این جملات را حفظ کردم و هرگاه به مشکلی بر می‌خوردم و این دعا را می‌خواندم، مشکلم حل می‌شد.^{۸۷}

زید بن اسلم می‌گوید: یکی از دعا‌های علی بن حسین این است که: «خداوند! مرا به خودم وامگذار و مرا به خلق خود وامگذار که ذلیل می‌کنند».^{۸۸}

○ کمک به فقرا

ابو حمزه ثمالی می‌گوید: علی بن حسین شبانه مقداری غذا بر دوش خود گذاشته و در تاریکی شب به صورت مخفیانه به فقرا می‌رساند و می‌فرمود: «صدقه‌ای که در تاریکی شب داده شود، غضب خداوند را خاموش می‌کند».^{۸۹}

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پدرم دو مرتبه اموالش را در راه خدا داد و می‌فرمود:

«خداوند، مؤمن گنه کار پشیمان را دوست دارد».^{۹۰}

محمد بن اسحاق می‌گوید: مردم مدینه زندگی می‌کردند و نمی‌دانستند معاش آنها از کجا تأمین می‌شود؛ اما با رحلت علی بن الحسین غذای شبانه آنان قطع شد.^{۹۱} شیبۀ بن نعمه می‌گوید: بعد از وفات علی بن حسین فهمیده شد ۱۰۰ خانوار را در مدینه اداره می‌کرد.^{۹۲} با این حال، امام سجاد علیه السلام یک درهم نیز از بیت المال برای خود استفاده نمی‌کرد.^{۹۳}

عمر بن ثابت می‌گوید: هنگامی که علی بن حسین رحلت کرد، روی کمر آن حضرت پینه‌های زیادی بر اثر حمل غذا برای فقرا دیده شد.^{۹۴}

○ حلم و کرم

عبدالرزاق می‌گوید: کنیز علی بن حسین در هنگام شستن دست امام، ناگهان ظرف آب از دستش به صورت حضرت افتاد. امام با حالت ناراحتی به کنیز نگاه کرد، کنیز گفت: خداوند متعال می‌فرماید: «وَالْكَافِرِينَ الْغَيْظُ» امام فرمود: خشم خود را فرو بردم. کنیز در ادامه گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» امام فرمود: خداوند تو را ببخشد. کنیز در ادامه گفت: «وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» امام فرمود: برو تو آزاد هستی.^{۹۵}

کتاب

○ به یاد کربلا

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: از پدرم درباره بسیار گریستن وی سؤال شد، فرمود: «مرا ملامت نکنید، یعقوب علیه السلام یکی از فرزندان از او دور شد، آنقدر در فراق وی (یوسف) گریست تا چشمانش سفید شد در حالی که نمی‌دانست زنده است یا مرده؛ اما من دیدم چهارده نفر از اهل بیت ما را در ظهر عاشورا ذبح می‌کردند، آیا ناراحتی و اندوه آنان از قلب من بیرون خواهد رفت؟»^{۹۶}

نتیجه

آنچه که از میان اقوال و نظرات گوناگون اهل تسنن پیرامون امام سجاد علیه السلام مطرح شده، ایشان یکی از شخصیت‌های بی‌نظیر و برجسته فقهی، اخلاقی در دوران خویش بوده که این نکته در کلام شمس‌الدین ذهبی کاملاً مشهود است. وی امام را به خاطر جایگاه والای علمی، اخلاقی، تدبیر و دوراندیشی، مستحق امامت و زعامت امر مسلمین می‌داند: «و کان له جلالة عجيبة و حق له والله ذلك فقد كان اهلاً للامامة العظمى لشرفه و سؤده و علمه و تأله و کمال عقله»^{۹۷}

پی‌نوشت‌ها:

۱. سیر اعلام النبلاء، شمس‌الدین ذهبی، ج ۴، ص ۳۸۶.
۲. همان؛ موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ الجرح والتعديل، ابو حاتم رازی، ج ۶، ص ۱۷۸؛ الکنی والاسماء، دولابی، ج ۱، ص ۱۴۷؛ طبقات

الحفاظ، سیوطی، ص ۳۷؛ المقتنی فی سرد الکنی، شمس‌الدین ذهبی، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تهذیب الکمال، مزنی، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ البیتر، شمس‌الدین ذهبی، ج ۱، ص ۸۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۶؛ النجوم الزاهرة، ابن تغری، ج ۱، ص ۲۲۹؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۲۳۱؛ موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴.

۴. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۵، ص ۲۲۲.

۵. قال رسول الله: «لله تعالى من عباده خیرتان فخیرته من العرب فریش و من العجم فارس» (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۷؛ اکمال تهذیب الکمال، مغلطای، ج ۹، ص ۳۰۴).

۶. وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۴؛ صحیحی الاعشی، قلنشدی، ج ۱، ص ۵۱۶؛ مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ ثمار القلوب، ابو منصور ثعالبی، ص ۲۲۶؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۹.

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۶؛ النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۹۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۶.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۳۸؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۹؛ البداية والنهاية، ابن کثیر دمشقی، ج ۹، ص ۱۱۹.

۹. طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۹۳؛ الوفیات، ابن قنفذ، ص ۱۰۰.

۱۰. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۲.

۱۱. الکاشف، ج ۱، ص ۲۲۹؛ دُرر الاسلام، شمس‌الدین ذهبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ البیتر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۶۹.

۱۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۶۹؛ النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۲۹؛ البداية والنهاية، ج ۹، ص ۱۰۳.

۱۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۳.

۱۴. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷.

۱۵. تاریخ الامم والملوک، ابن جریر طبری، ج ۴، ص ۲۵؛ البداية والنهاية، ج ۶، ص ۱۰۳؛ الجامع فی العلل و معرفة الرجال، عبدالله بن احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۷۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۳، ص ۲۵۰؛ اکمال



تهذيب الكمال، ج ۹، ص ۲۹۶.

۱۶. ذکر اسماء التابعين، دارالقطنى، ج ۱، ص ۲۴۸.
«تابعى» به كسى گفته مى شود كه پيامبر را نديده، ولى اصحاب پيامبر را ديده است.

۱۷. الطبقات، خليفة بن خياط، ص ۴۱۷؛ المعين فى طبقات المحدثين، شمس الدين ذهبى، ص ۴۱؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۱؛ النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۲۹۳؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۱.

۱۸. موسوعة رجال الكتب التسعة، ج ۳، ص ۶۴.
۱۹. رجال صحيح بخارى، ابو نصر بخارى كلاباذى، ج ۲، ص ۵۲۷.

۲۰. رجال صحيح مسلم، ابن منجويه اصفهاني، ج ۲، ص ۵۳.
۲۱. سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۶؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۷.

۲۲. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۶؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۳؛ فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۰.

۲۳. تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۳۰۳.
۲۴. حلية الاولياء، ج ۳، ص ۱۴۱؛ تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۶۱؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵؛ طبقات الحفاظ، ص ۳۷؛ العيبر، ج ۱، ص ۸۳؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۴۰؛

البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۲۱؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۶۹؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۴؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۹۱.

۲۵. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۴؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۸؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۸؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲۶. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۶؛ حلية الاولياء، ج ۳، ص ۱۳۷؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۱؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۹۲؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۸؛ التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج ۱، ص ۱۱۰.

۲۷. در ادامہ: ابن جملہ آمدہ است: بہ عمر بن عبدالعزیز گفتہ شد: فرزندش محمد بن علی زندہ است. وى براى امتحان و آزمائش امام باقر(ع) نامه اى بہ او نوشت کہ امام در پاسخ، او را موعظہ و بيم داد. رک: تاريخ يعقوبى، ج ۲، ص ۳۰۳.

۲۸. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۶۴.
۲۹. همان، ص ۱۸۰؛ الاغانى، ابو الفرج اصفهاني، ج ۱۵، ص ۳۲۷؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۷۵؛

وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۹۵؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۹۲؛ مرآة الجنان، باقمى، ج ۱، ص ۱۸۹؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۳؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۴۴؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۸.

۳۰. مثنوى هفت اورنگ، عبدالرحمن بن احمد جامى، ص ۱۴۲ - ۱۴۵.

۳۱. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۷؛ الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۱۷۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹.

۳۲. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۲ و ۱۵۶؛ المعرفة و التاريخ، فسوى، ج ۱، ص ۳۰۰؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۹۲؛ الكاشف، ج ۲، ص ۳۷؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۲؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۷؛ تحرير تقريب

التهذيب، ابن حجر عسقلانى، ج ۳، ص ۳۹؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۸؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۳۳. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۷؛ تاريخ الخميس، ديار بكرى، ج ۲، ص ۳۱۳؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۰۰؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۱؛ العيبر، ج ۱، ص ۸۳؛ صفة الصفوة، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۶۹؛ سير اعلام

النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹.

۳۴. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۷؛ طبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۱۵؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷۵؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۲؛ البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۱؛ سير اعلام

النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹.

۳۵. طبقات الحفاظ، ص ۳۷.
۳۶. البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۰.

۳۷. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۶۰.
۳۸. اكمال التهذيب الكمال، ج ۹، ص ۲۹۸.

۳۹. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۷؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۰۰.

۴۰. البداية و النهاية، ج ۹، ص ۱۱۳.
۴۱. تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۸؛ تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۳؛ تاريخ الكبير، ج ۶، ص ۴۶۷؛ المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۳۰۰؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹.

۴۲. تاريخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۳؛ حلية الاولياء، ج ۳، ص ۱۴۱؛ تاريخ دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۹؛ تهذيب الكمال، ج ۱۳، ص ۲۳۹؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳۷۵؛ در بعضى از نسخها ابو حاتم اعرج ثبت شده است. رک العيبر، ج ۱، ص ۱۸۳.



٤٣. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٧٠؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٤.
 ٤٤. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٨.
 ٤٥. الجرح والتعديل، ج ٦، ص ١٧٨؛ تاريخ الكبير، ج ٦، ص ٢٦٦ و ٢٦٧.
 ٤٦. موسوعة اقوال الامام احمد بن حنبل، ج ٣، ص ٣٥.
 ٤٧. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٩؛ طبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٤؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦؛ البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨.
 ٤٨. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٨؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٤؛ الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٥؛ المعرفة والتاريخ، ج ١، ص ٣٠٠؛ تاريخ ابوزرع دمشقي، ج ١، ص ٤٠٦؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٨.
 ٤٩. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٥٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩؛ البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٣٩؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٨٩.
 ٥٠. البداية والنهاية، ج ٩، ص ١١٠.
 ٥١. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٣٠٣.
 ٥٢. همان، ص ٣٠٤.
 ٥٣. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٢٢.
 ٥٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٠؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٠٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٤٠.
 ٥٥. تاريخ الثقات، عجلي، ص ٣٤٤؛ معرفة الثقات عجلي، ج ٢، ص ١٥٣؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٠؛ تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٢٦٩؛ تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٢٤٠.
 ٥٦. المعارف، ص ٢١٥.
 ٥٧. تاريخ يعقوبي، ج ٢، ص ٣٠٣.
 ٥٨. عقد الفريد، ج ٣، ص ١٥٣.
 ٥٩. همان، ج ٦، ص ١٢٨.
 ٦٠. كتاب الثقات، ج ٥، ص ١٥٩ و ١٦٠.
 ٦١. مشاهير علماء الامصار، ابن حبان، ص ١٠٤.
 ٦٢. تاريخ اسماء الثقات، ابن شاهين، ص ٢٠٦.
 ٦٣. رجال صحيح مسلم، ج ٢، ص ٥٣.
 ٦٤. حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٣.
 ٦٥. شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ١، ص ٢٧.
 ٦٦. همان، ج ١٢، ص ٢٥٤.
 ٦٧. تهذيب الاسماء واللغات، نووي، ج ١، ص ٣١٤.

٦٨. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٩٥ و ٢٦٦.
 ٦٩. نهاية العرب، نويري، ج ٢١، ص ٣٢٤.
 ٧٠. العبير، ج ١، ص ٨٣.
 ٧١. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٨.
 ٧٢. اكمال تهذيب الكمال، ج ٩، ص ٢٩٨.
 ٧٣. مرآة الجنان، ج ١، ص ١٨٨.
 ٧٤. البداية والنهاية، ج ٩، ص ١٠٩.
 ٧٥. الاثمة الاثنى عشر، ابن طولون، ص ٧٥ - ٧٨.
 ٧٦. تحرير تقريب التهذيب، ج ٣، ص ٣٩.
 ٧٧. شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٤.
 ٧٨. الاعلام، ج ٤، ص ٢٧٧.
 ٧٩. وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٦٩؛ شذرات الذهب، ج ١، ص ٣٧٥؛ الاثمة الاثنى عشر، ص ٧٧؛ النجوم الزاهرة، ج ٦، ص ٢٢٩.
 ٨٠. العبير، ج ١، ص ٨٣.
 ٨١. عقد الفريد، ج ٣، ص ١٦٩؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٢.
 ٨٢. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩١؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢.
 ٨٣. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢١٦؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٢؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٣.
 ٨٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٣؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٢.
 ٨٥ و ٨٦. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٣.
 ٨٧. همان، ص ١٦٤؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
 ٨٨. اللهم لانكلى الى نفسى فاعجز عنها، فلا تكلنى الى المخلوقين فيضيعوني. (تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٥؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٦).
 ٨٩. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
 ٩٠. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٦.
 ٩١. همان؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣.
 ٩٢. الطبقات الكبرى، ج ٥، ص ٢٢٢؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦؛ تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٧.
 ٩٣. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٦؛ سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٣؛ حلية الاولياء، ج ٣، ص ١٣٦.
 ٩٤. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٩؛ آل عمران / ١٣٤.
 ٩٥. تاريخ دمشق، ج ٤٤، ص ١٦٨.
 ٩٦. سير اعلام النبلاء، ج ٤، ص ٣٩٨.